

تقریر درس خارج فقه هوش مصنوعی (AI) حضرت استاد آیت الله محسن اراکی دامت برکاته

مقرر	مرتضی اسدیان لایمی	جلسه	۵	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۹ / ۲۵
عنوان اول	درآمدی بر قواعد دللیت در فقه هوش مصنوعی				
عنوان دوم	مقدمه: تطبیق اصول موجود، نه تأسیس اصول جدید				
عنوان سوم	مثال‌هایی از تطبیق متفاوت قواعد در مسائل نوین (فقه نظام و هوش مصنوعی)				
عنوان چهارم	تفکیک سه معنای «موضوع» در فقه و اصول ❖ معنای اول: موضوع منطقی ❖ معنای دوم: موضوع در مقابل متعلق حکم ❖ معنای سوم: متعلق متعلق یا امور خارجی مرتبط				
عنوان پنجم	تفاوت شبهه حکمیه و شبهه موضوعیه و ضرورت قطع یا دلیل در شناخت موضوع				
عنوان ششم	جمع‌بندی: لزوم شناخت دقیق موضوع (با قطع یا حجت) برای بار کردن حکم				

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

چکیده

این جلسه به ادامه بحث قواعد دللیت در «فقه هوش مصنوعی» اختصاص داشت. تأکید شد که هدف، ایجاد اصول فقه جدید نیست، بلکه تطبیق همان اصول عام و موجود بر مسائل نوپدید مانند هوش مصنوعی است. در این فرآیند، دستیابی به «قطع» نسبت به حکم شرعی اهمیت بنیادین دارد و در حوزه هوش مصنوعی، این قطع ممکن است از طریق خود سیستم هوشمند (در صورت اطمینان از صحت و جامعیت پردازش آن بر تمام ادله) حاصل شود. محور اصلی بحث، تبیین «قواعد دللیت دلیل در اثبات موضوع حکم» بود. در این راستا، سه معنای متفاوت «موضوع» در ادبیات فقهی-اصولی تفکیک و تحلیل شد: ۱. موضوع به معنای منطقی (در مقابل محمول در یک قضیه). ۲. موضوع به معنای فقهی-اصولی (یعنی مکلف، که حکم به او تعلق می‌گیرد و مفروض الوجود است). ۳. متعلق متعلق حکم یا امور خارجی مرتبط (مانند آب در طهارت). تمایز این معانی به ویژه در تشخیص «شبهه حکمیه» (شک در خود حکم) از «شبهه موضوعیه» (شک در مصداق خارجی موضوع یا تحقق شرایط آن) ضروری است. نتیجه آنکه برای بار کردن صحیح حکم بر یک مصداق، ابتدا باید موضوع مورد نظر شارع به دقت شناخته شود (چه از حیث مفهوم و چه از حیث مصداق) و این شناخت باید مبتنی بر دلیل معتبر یا قطع باشد.

مقدمه: تطبیق اصول موجود، نه تأسیس اصول جدید

بحث ما درباره قواعد دلالت در «فقه هوش مصنوعی» ادامه دارد؛ گفته شد مبادی تصدیقیه هوش، یعنی فقه هوش مصنوعی، خلاصه می شود در قواعد دلالت دلیل.

گفته شد این قواعد دلالت دلیل، گاهی برای اثبات حکم است و گاهی در اثبات موضوع است.

گفته شد که اگر در فقه بحث کنیم، باید در هوش مصنوعی برای ما قطع به حکم حاصل بشود و مرجعیت قطع در آنجا تقریباً منحصر به فرد است؛ یعنی هوش مصنوعی خود قطع آور می شود.

لذا اگر بخواهیم بحث بکنیم در هوش مصنوعی باید آنقدر بحث کنیم که قطع برایمان پیدا بشود که هوش مصنوعی خطا نکرده و هوش مصنوعی تمام آنچه را که به عنوان دلیل یا روایت می تواند در اختیار ما قرار بگیرد، گذاشته است. این ها اصولی است که باید وقتی وارد فقه هوش مصنوعی می شویم به این موضوع توجه کنیم. این اصول مخصوص هوش مصنوعی نیست، اصول عامه ماست. منتها ما داریم بحث می کنیم که این اصول عامه را اگر بخواهیم تطبیق کنیم در استنباط فقه هوش مصنوعی، نتیجه تطبیقش چه می شود بنابراین نمی خواهیم یک اصول جدیدی اختراع کنیم.

در فقه نظام هم همین را گفتیم. بعضی ها که ما می گفتیم اصول فقه نظام، خیال می کردند که ما اصول و فقه جدیدی را می خواهیم ایجاد کنیم. بعضی از افرادی که یا با فقه نظام آشنا نیستند یا اصول فقه ما را درست نمی دانند. خیال می کنند که ما برای فقه نظام اگر بخواهیم استنباط کنیم، باید بیاییم تأسیس یک اصول فقه جدیدی بکنیم. نه، چنین نیست.

مثال هایی از تطبیق متفاوت قواعد در مسائل نوین (فقه نظام و هوش مصنوعی)

مثلاً فرض کنید ممکن است ما بگوییم یک تعارض نوع جدیدی پیش می آید که در ادله سنتی نمی توانیم پیدا کنیم و آن تعارض بین دلیل دال بر حکم فردی و دلیل دال بر حکم اجتماعی است.

عنوان ثانویه با حکم ثانویه متفاوت است؛ مثلاً فرض کنید که یک فعلی، فعل مباحی است فی نفسه. کسی در خانه خودش آتش بیفروزد اگر مضر نباشد به کسی. حکم اولیش چیست؟ حکم با عنوان اولیش این است که تصرف در مال خودش کرده. تصرف در مال خودش مباح است. اما اگر همین تصرف در مال خودش، اگر یک عنوان دیگری برایش بار شد، عنوان اضرار به غیر، یک عنوان دیگری است که بر همین فعل بار می شود. این فعلی که مباح بود، به دلیل این عنوان دیگری که برش بار می شود، حکمش عوض می شود. این عنوان ثانوی. ما یک احکام ثانویه داریم. اما آنچه مربوط به مصلحت مردم است از واجبات حاکمه است، از واجبات اولیه است؛ یعنی از عناوین ثانویه نیست؛ یکی از واجبات بر حاکم این است که آنچه در مصلحت مردم است، بر او واجب است.

گاهی این مصلحت مزاحم می شود با یک حکم دیگر. مثلاً مردم راه می خواهند، جاده می خواهند. اینجا قبلاً روستا بوده، مردمش مثلاً دو سه هزار نفر، حالا شده یک شهر بزرگ، یک میلیون آدم زندگی می کنند. مصلحت مردم اقتضا می کند که یک جاده وسیعی بکشد. جاده ها تنگ بوده. اینجا تراحم داریم؛ تراحم بین اینکه تصرف در مال شخصی (کسی می خواهد خانه اش را خراب کند تا خیابان بکشند) که جایز نیست. «تصرف در مال غیر» الا به اذن او. این یک حکم است. یک حکم واجب هم داریم بر حاکم که واجب است که مصالح مردم را تأمین کند، برای مردم آنچه مصلحتشان است اجرا کند. مصلحت مردم این است که خیابان بکشند که عریض کنند. اینجا تراحم بین دو حکم می شود. این مثال تراحم زدیم.

لکن گاهی تعارض است؛ یعنی دو دلیل با هم تعارض می کنند. یک دلیلی که مربوط به حکم فردی است، و یک دلیلی که مربوط به حکم اجتماعی است و تعارضی به وجود می آید. گاهی این جور می شود. گفتیم مثلاً این نوع تعارض خاصی است که از انواع تعارضی که در موارد دیگر بحث کرده اند نیست. به هر حال، مراجعات خاص خودش را هم دارد. اینجا هم بحثمان همین است. در بحث فقه هوش مصنوعی نمی خواهیم بیایم اصول جدیدی را تدوین کنیم، می خواهیم ببینیم مباحث اصولی ما اینجا چگونه تطبیق می شود.

تفکیک سه معنای «موضوع» در فقه و اصول

دلیلی که می خواهیم از آن در هوش مصنوعی استفاده کنیم؛ گاهی دلیل بر حکم است که در قالب قواعد دلیلیت بر حکم که سابقاً بیان کردیم. بحث امروز ما قواعد دلیلیت دلیل بر موضوع حکم است. اگر موضوع حکمی را خواستیم ما اینجا اثبات کنیم، باید روشن بشود که ما سه معنا برای موضوع در فقه مان داریم که این سه معنا گاهی کاربرد موضوع در این سه معنا خلط می شود؛ یعنی گاهی موضوع به یک معنا به جای موضوع به معنای دیگر به کار برده می شود. در مباحث موضوع سه معنا می تواند پیدا کند:

معنای اول: موضوع منطقی

گاهی موضوع در مقابل محمول در یک قضیه است که ما از این موضوع به «موضوع منطقی» تعبیر می کنیم. یعنی منطبق چه کار می کند؟ منطبق با قضایا سر و کار دارد. قضیه ای که می خواهد شکل بگیرد در منطبق، می گوید این قضیه یک موضوعی دارد، یک محمولی دارد.

گاهی بحثمان از موضوع به این معناست. مثلاً می گوییم که در این حکم، مثلاً فرض کنید که در حکم «وجوب الصلاة» اینجا موضوع «وجوب الصلاة» چیست؟ «الصلاة». اینجا «وجوب» محمول است یا مثلاً اگر بگوییم «الصلاة واجبة»، موضوع می شود «الصلاة».

معنای دوم: موضوع در مقابل متعلق حکم

یک معنای دیگری از موضوع داریم به این معنا که احکام شرعی به چه چیزی تعلق می گیرد؟ به فعل مکلف تعلق دارد. یعنی وجوب، حرمت، استحباب، کراهت. احکام شرعی به چه چیزی می خورد؟ به چه چیزی تعلق می گیرد؟ به فعل مکلف (بکن و نکن). پس ما یک «متعلق حکم» داریم و یک «حکم». حکم که می گوییم همین وجوب و حرمت و این هاست. متعلق حکم، آن چیزی است که این وجوب به آن تعلق می گیرد. حتی احکام وضعیه هم بعضی از آن ها به فعل مکلف تعلق می گیرند.

پس در مقابل این حکم و متعلق حکم، یک چیز سومی هم داریم به نام «موضوع حکم». اینجا یک چیز سومی است. آن حکمی که می خورد به آن متعلق (یعنی فعل)، فاعلش کیست؟ مکلف. پس مکلف می شود موضوع.

به این معنا، که یک حکم شرعی پیدا می کنیم، یک موضوع حکم شرعی پیدا می کنیم که موضوع کیست؟ مکلف. یک متعلق حکم پیدا می کنیم که چیست؟ آن فعلی که کرده. پس ما سه چیز پیدا می کنیم: حکم، متعلق حکم، موضوع حکم. این بر اساس اصطلاح فقهی-اصولی ماست. یک اصطلاحی است فراتر از اصطلاح منطقی. در موضوع گفتیم، اینجا همان چیزی که در منطبق موضوع است. این هم یک معنایی از موضوع است. در اینجاها مکلف معمولاً گفته می شود «موضوع مفروض الوجود» در مقابل «مطلوب الوجود». ما یک حکم داریم که همان وجوب است. یک متعلق داریم که «الصلاة». آن کسی

که حکم بر او واجب شده، که او مکلف است. مکلف معمولاً می شود مفروض الوجود. می گوئیم یک مکلفی وجود دارد (مکلفی فرض می کنیم هست)، مکلفی که فرض می کنیم وجودش را می گوئیم: «نماز بر او واجب است». پس مکلف، یا آنچه موضوع به این معناست، دیگر این مطلوب الوجود نیست، مفروض الوجود است. آنچه مطلوب الوجود است چیست؟ آن فعل. فعل مطلوب الوجود. آن مکلفی که این فعل از او خواسته شده، می شود مفروض الوجود. این معنای دوم موضوع است.

معنای سوم: متعلق متعلق یا امور خارجی مرتبط

یک معنای سومی هم برای ما وجود دارد. حالا که ما این سه چیز را پیدا کردیم: یک حکم، یک موضوع مفروض الوجود (مکلف)، یک متعلق مطلوب الوجود (فعل). حالا این متعلق که مطلوب الوجود است (یعنی فعل مکلف)، این فعل هم به اشیای خارجی یک تعلق پیدا می کند. یعنی همین فعل که مثلاً نماز است، یا طهارت است. مثلاً می گوئیم «وجوب الطهارة للصلاة» این «وجوب» حکم است. «طهارة» متعلق به این وجوب است. یک چیزهایی داریم که این طهارت به آن ها تعلق پیدا می کند: آب، «وجوب» حکم است، «طهارت» متعلقش، موضوعش هم که گفتیم خود مکلف. اما اینجا این طهارت که می خواهد واجب بشود، این وجوبی که به طهارت تعلق دارد، خود این طهارت یک چیزهایی دارد که این ها وابسته به طهارت هستند: آب طاهر، لباس طاهر. این ها چیست؟ از این ها تعبیر می کنیم به «متعلق المتعلق».

این متعلق المتعلق ها معمولاً چیزهایی هستند که در خارج وجود دارند؛ امور خارجی هستند. مثلاً فرض کنید که همین آیه کریمه:

﴿فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾^۱

در آن نشانه هایی روشن [از ربوبیت، لطف، رحمت خدا و از جمله] مقام ابراهیم است؛ و هر که وارد آن شود در امان است؛ و خدا را حقی ثابت و لازم بر عهده مردم است که [برای ادای مناسک حج] آهنگ آن خانه کنند، [البته] کسانی که [از جهت سلامت جسمی و توانمندی مالی و باز بودن مسیر] بتوانند به سوی آن راه یابند، و هر که ناسپاسی ورزد [و از رفتن به آنجا خودداری کند، به خود زیان زده]؛ زیرا خدا از جهانیان بی نیاز است.

اینجا ما چه داریم؟ یک متعلق داریم که چیست؟ که «حج» یا «حج البیت». یک موضوع داریم که «ناس». حالا این حج متعلق بود. حج، حج کجا؟ «حج البیت». «بیت» می شود چی؟ می شود متعلق المتعلق. اما «بیت» دیگر امر خارجی است؛ چیزی در خارج وجود دارد.

مثلاً می گوئیم «وجوب الصلاة مع الطهارة»؛ می خواهی نماز بخوانی باید مثلاً لباس طاهر باشد. اینجا ما چه داریم؟ یک مکلف داریم و یک خود وجوب را داریم که حکم است. «صلاة» را داریم که این متعلق حکم است.

تفاوت شبهه حکمیه و شبهه موضوعیه و ضرورت قطع یا دلیل در شناخت موضوع

پس ما چند معنا برای موضوع داریم: یک موضوع به معنای موضوع قضیه (منطقی). یک موضوع در مقابل متعلق (یعنی مکلف، مفروض الوجود، نه مطلوب الوجود مثل متعلق). یک موضوع به معنای متعلق المتعلق یا امر خارجی. این معانی گاهی

خلط می شود. قیود موضوع (به معنای دوم) قیودی هستند که اخذ در موضوع می شوند (مثل «مستطیع» در حج) و این‌ها مطلوب‌الوجود نیستند، مفروض‌الوجود اخذ می شوند؛ باید وجودشان مفروض حساب شود.

وقتی می‌گوییم شبهه حکمیه است در مقابل شبهه موضوعیه. مثال معروف که می‌گوییم: مثلاً اگر شما شک کردید در اینکه یک گوشتی خوردنش حلال است یا خوردنش حرام، این دو جور شک می‌شود. یک وقت شک دارید در اینکه مثلاً گوشت فلان حیوان، مثلاً «لحم الأرنب» اصلاً حلال است یا حرام. این چیست؟ این شک در حکم است. این می‌شود شبهه حکمیه. یک وقت در حکم شما شک ندارید، می‌دانید که «أَجَلَّتْ لَكُمْ الْبَهِيمَةُ مِنَ الْأَنْعَامِ»، مثلاً فرض کنید می‌دانید که «لحم الغنم» حلال است. در حکم شک ندارید، اما یک لحم خارجی دارید، یک گوشتی در خارج دارید، نمی‌دانید که تذکیه شده یا نشده، مذگی است یا غیر مذگی، میته است یا نه. شما حکم تذکیه را می‌دانید، حکم لحم را می‌دانید، می‌دانید که چه گوشتی حلال است، چه گوشتی حرام است، می‌دانید که اگر گوشت حلال (همان حیوانی که گوشتش حلال است) باید تذکیه شود تا بتوانید از گوشتش استفاده کنید. یعنی می‌دانید، در حکم شک ندارید. اما یک چیزی در خارج وجود دارد، نمی‌دانید آیا این مذگی است یا مذگی نیست، میته است یا نه. می‌گویند این شبهه موضوعیه است. چرا؟ شبهه در متعلق المتعلق. شک در متعلق المتعلق دارید. پس بنابراین «لحم الغنم» با شرایطش حلال است. منتها کدام لحم؟ «لحم غنم مذگی». اینجا متعلق المتعلق است. شبهه‌ای که شما دارید در این است که در خارج آیا تذکیه بر این لحم تحقق یافته؟ در تحقق خارجی این متعلق المتعلق شک دارید. اینگونه شبهه موضوعیه است. یا در طهارت: می‌دانید که «صلاة با طهارت واجب است» اما اگر در طهارت این آب خارجی شک کردید، نمی‌دانید... این می‌شود شبهه در موضوع (به معنای سوم). پس ما که می‌گوییم موضوع، باید این‌ها را از هم تفکیک کنیم.

جمع بندی: لزوم شناخت دقیق موضوع (با قطع یا حجت) برای بار کردن حکم

حالا وقت آن است که بگوییم برای اینکه ما اثبات کنیم موضوع را، باید این اثبات، اثبات قطعی یا با حجت باشد. اگر می‌خواهیم موضوع یک حکمی را اثبات کنیم تا بتوانیم حکمش را بار کنیم، این موضوع این حکم باید مقطوع به باشد. خب، شبهه‌ای که در فهم معنا داشته باشیم، می‌شود شبهه حکمیه؛ یعنی خود حکم متزلزل می‌شود. اگر ما موضوعش را درست تشخیص ندهیم. تشخیص موضوع باید تشخیص قطعی یا تشخیص بالحجّه باشد. حالا اگر فرض کنید که ما آمدیم در فقه، در همین هوش مصنوعی رفتیم، سرچ کردیم، تحقیق کردیم، گشتیم، فلان... بعد یک حکمی روی یک موضوعی را توانستیم بار کنیم. ما باید بدانیم که این موضوعی که ما الان حکم بر آن می‌کنیم، همان موضوعی است که در دلیل شرعی اخذ شده؛ اگر نتوانیم اثبات کنیم که این موضوع همان است مشکب ساز می‌شود.

مثلاً می‌دانیم که «رجم زانیه محصنه» یا «زانی محصن» حکم سنگسار است. خب اینجا ما دو تا داریم: حکم اینجا و خوب رجم رفته روی زانی. خب زانی را اول باید مشخص کنیم که زانی کیست؟ زانی محصن چیست؟ محصن یعنی چه؟ احصان یعنی چه؟ خب این را باید احراز کنیم؛ یعنی باید مفهوم احصان را ما احراز کنیم. یا با احراز قطعی باید بکنیم یا با حجت (یا یک دلیل شرعی حجت بیاید بگه احصان معنی این است). بله، این شبهه حکمیه است یا شبهه موضوعیه؟ شک که در موضوع داریم (یعنی شک در این داریم که آنی که موضوع حکم است چیست؟ آیا زانیه محصنه چیست؟) فرض کنید که متزوجی زنا نموده این محصنه است یا محصن نیست؟

این چیزی است که باید با دلیل شرعی یا قطع باید اثباتش کنیم پس ببینید، ما یک موضوعی داریم به معنای موضوع در مقابل محمول. این خیلی مهم است. یکی از اشتباهات بزرگی که تازه کارهایی که می آیند دخالت می کنند در مسائل فقهی، از پیش خودشان حکم صادر می کنند، اشتباه بزرگشان همین جاست که موضوع را درست تشخیص نمی دهند که اصلاً موضوعی که حکم شرعی بر آن بار شده چیست؟ مثلاً در «فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا»^۱ آن «صَعِيد» موضوع است. «صَعِيد طَيِّب» هم چون قید این تیمم ماست (یعنی تیمم ما به صَعِيد)، باز هم می شود داخل در همان موضوع. اینجا چون قید موضوع است، باید مشخص کنیم که این «صَعِيد طَيِّب» چیست؟ صَعِيد آیا مطلق وجه الأرض را می گویند؟ تیمم بر صَعِيد معنیش مطلق وجه الأرض (هر چی که پوسته زمین، مثل پوسته رویی زمین) این صَعِيد است؟ یا اینکه نه، مراد از صَعِيد، تراب خالص است؟ آیا بر معادن می شود؟

بنابراین این مواردی که گفتیم چیزهایی است که باید این ها را محرز کند؛ ادامه بحث را ان شاء الله هفته آینده پی می گیریم.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

